

نه جنگ و نه ایران هسته ای

نقد مقاله‌ی یوشکا فیشر در تایمز مالی آلمان مورخ 30 نوامبر 2011

محسن مسرت / بهمن نیرومند
15 دسامبر 2011

یوشکا فیشر، وزیر امور خارجه‌ی پیشین آلمان در مقاله‌ای زیر عنوان «بمب ساعتی ایران» که در تاریخ 30 نوامبر 2011 در نشریه‌ی تایمز مالی آلمان به چاپ رسید، به درستی به پیامدهای جنگ احتمالی علیه ایران اشاره می‌کند. او می‌نویسد چنین جنگی نه تنها به جنبش دموکراسی ایران، بلکه به «بهار عربی» نیز پایان خواهد داد، تمام منطقه را به خشونت و ترور خواهد کشاند و شرایطی ایجاد خواهد کرد که کنترل آن برای هیچکس ممکن نخواهد بود. گذشته از این، فیشر تردید می‌کند که اصولاً بتوان از طریق جنگ مانع برنامه‌ی اتمی ایران شد. او با توجه به پیامدهای غیرقابل پیش بینی چنین جنگی، راه حل‌های دیپلماتیک پیشنهاد می‌کند که "با وجود دشواری‌های زیادی که برای اروپا و آلمان دربر خواهند داشت"، ارزش آزمایش را دارند.

همه‌ی سیاستمداران مسئول باید نگرانی‌ها و هشدارهای فیشر را جدی تلقی کنند و در صدد یافتن راه‌حلهایی برای جلوگیری از فاجعه‌ی جنگ برآیند. اما جای بسی تعجب است که او خود در مقاله‌ی یادشده نه تنها هشدارها و پیشنهادهایش را فراموش می‌کند، بلکه با تجزیه و تحلیل تهدیدآمیز خود، درنهایت بن‌بستی را تصویر می‌کند که عملاً برای جلوگیری از ایران هسته‌ای برون رفت دیگری جز جنگ باقی نمی‌گذارد. فراخوان فیشر برای حل معضل برنامه هسته‌ای ایران از طرق دیپلماتیک رانمیتوان جدی تلقی کرد، زیرا که خود او در مقدمه مقاله اش تاکید میکند که تا کنون تمام تلاش‌ها برای مذاکره با ایران به بن بست رسیده است.

تحلیل هشداردهنده فیشر میتواند به هر حال بمثابة توجیه عجولانه جنگ اسرائیل و غرب علیه ایران تعبیر شود و یا چنین سوئی تفاهمی را بوجود آورد، زیرا بدیل تصنعی جنگ با ایران هسته‌ای که در سراسر نوشته فیشر بچشم میخورد نتیجه دیگری نمیدهد، جز اینکه او جنگ را اجتناب ناپذیر ارزیابی میکند.

انتخاب میان وبا و طاعون که فیشر مد نظر دارد و سرانجام هولناکی نیز خواهد داشت ناشی از این اشتباه است که او مشگل فراگیر امنیتی در خاور میانه و نزدیک را به برنامه هسته‌ای ایران خلاصه می‌کند. تردیدی نیست که دستیابی ایران به جنگ‌افزار هسته‌ای خطرهای زیادی برای صلح منطقه دربر خواهد داشت و درگیری‌های موجود را تشدید خواهد کرد. اما یک تحلیل بیطرفانه از تنش‌های منطقه بلا تردید نشان میدهد که برنامه‌ی اتمی ایران تنها دلیل تنش‌ها نیست، بلکه صرفاً یکی از عوامل معضل هسته‌ای درخاور نزدیک است. اما فیشر آگاهانه وجود جنگ‌افزارهای اتمی اسرائیل و سیستم‌های حمل آنها، از جمله زیردریایی‌های دولفین ساخت آلمان را که خود در مقام وزیر امور خارجه درمسئولیت ارسال آنها به اسرائیل سهیم بوده است، به کلی نادیده می‌گیرد. او طوری وانمود می‌کند که گویی وجود دویست بمب اتمی و موشک‌ها و زیردریایی‌های اسرائیل امری کاملاً بدیهی است.

به نظر میرسد که فیشر انحصار اتمی اسرائیل را تا آن حد بدیجی تلقی میکند که در تحلیلش حتی نیازی برای اشاره به آن نیز نمی بیند. ظاهراً از دید او تسلیحات هسته ای اسرائیل بخشی تغیرناپذیر از استراتژی نظامی غرب برای کنترل منابع انرژی خاورمیانه و راههای حملونقل آنها در منطقه خلیج فارس است، زیرا نگرانی او، چنانکه در مقاله اش تاکید میکند، این است که مبادا دستیابی ایران به جنگافزار هسته ای به تغیر تعادل استراتژیک قدرت در خاورمیانه و نزدیک منتهی گردد. ظاهراً فیشر هنوز متوجه نشده است که امکانات ایالات متحده آمریکا و غرب برای پیشبرد منافع شان در خاورمیانه از طریق نظامی، از مدتها پیش تقریباً به پایان رسیده است. مصرفکنندگان جدید و قدرتمند انرژی یعنی چین، هند، برزیل و دیگر کشورهای تازه صنعتی شده، نظام کهنه تعیین قیمت نفت را به کلی درهم ریخته اند و مدتهاست که بهای نفت در بازار جهانی براساس قوانین بازار کالاهای کمیاب تعیین میشود و در آینده نیز همین وضع ادامه خواهد یافت.

شاید فیشر نیز بر این باور باشد که تضمین موجودیت اسرائیل وابسته به جنگافزارهای هسته ای این کشور است. اما این همان اشتباه بزرگی است که حکومت اسرائیل نیز ظاهراً به آن دچار است. نخبگان اسرائیلی نیاز واقعی مردم اسرائیل به امنیت را دستاویزی برای ادامه حیات خود، سیاست اشغال و جنگ علیه مردم فلسطین و کشورهای همسایه قرار داده اند. اما سیاستی که بر پایه ی بمب اتمی، اشغال و رویارویی نظامی بنا شده باشد، نه تنها به هیچوجه در خدمت امنیت اسرائیل نیست، بلکه آن را به شدت در معرض خطر قرار می دهد. امنیت اسرائیل تنها هنگامی می تواند تضمین شود که این کشور نه در مقام عضو بیگانه و سرپل غرب، بلکه به عنوان کشوری با حقوق برابر در جوار سایر کشورها در منطقه عمل کند، حقوق فلسطینی ها را بر پایه ی قطعنامه های سازمان ملل به رسمیت بشناسد و با همسایگان خود مناسبات صلح آمیز برقرار کند. بهتر میبود فیشر به جای پافشاری بر راهبردهای قدرت طلبانه، برداشتهای نامنتطب با زمان و تبلیغ "یا جنگ یا ایران اتمی"، از راهحلهایی پشتیبانی میکرد که در خدمت صلح منطقه و تامین حقوق همه ی ملتها از جمله اسرائیل و فلسطین باشند.

یکی از پیشنهاداتی که این دورنما را نوید میدهد هم اکنون مطرح است: ایجاد منطقه ی عاری از سلاح های کشتار جمعی در خاورمیانه و نزدیک. عدم توجه به این پیشنهاد به این بهانه که گویا واقع بینانه نیست، اشتباهی ناخوشدنی است. مگر نه اینکه کنفرانس پیمان منع گسترش سلاح های اتمی وابسته به سازمان ملل در سال 2010 تصویب کرد که در سال 2012 کنفرانسی برای ایجاد منطقه ی خالی از سلاح های اتمی در خاورمیانه و نزدیک تشکیل شود؟ جای درنگ است که حزب فیشر یعنی حزب سبزهای آلمان همانند سایر احزاب و رسانه های عمومی آلمان در باره ی این مصوبه به کلی سکوت کرده است. کمترین دستاورد این کنفرانس این خواهد بود که درگیری هسته ای غرب با ایران از بن بست که سیاست فشار یکجانبه علیه ایران ایجاد کرده است، عبور کند و زمینه ای را فراهم نماید تا جمهوری اسلامی ایران بتواند با صراحت در باره ی پایان دادن به مسابقه ی تسلیحاتی در منطقه به مذاکره پردازد.

این نگرانی که یک خاورمیانه ی بدون سلاح اتمی می تواند همانند مجهز شدن ایران به بمب هسته ای، "تعادل قوا" در منطقه، یعنی در واقع استیلای غرب را برهم زند، نگرانی به جایی است. واقعیت این است که در هر دو حال شرایط با منافع واقعی یا فرضی غرب در تضاد خواهند بود با این تفاوت بنیادی که تبدیل ایران به قدرت هسته ای به مسابقه ی تسلیحاتی و به جنگی احتمالی با پیامدهای وحشتناکش دامن خواهد زد

و موجودیت اسرائیل را به طور جدی تهدید خواهد نمود، در حالی که خاورمیانه‌ی خالی از سلاح‌های کشتار جمعی امکانات صلح پایدار، خلع سلاح و چشم‌انداز امنیت جمعی و همکاری‌های اقتصادی را فراهم می‌کند.

این ایراد نیز که چنین پیشنهادی عملی نخواهد بود، زیرا با مخالفت جدی اسرائیل روبرو می‌شود، بی‌پایه است. رهبری اسرائیل این پیشنهاد را به این دلیل رد می‌کند که در صورت قبول ناگزیر باید به سیاستی تن‌دهد که با سیاست کنونی اش کاملاً در تضاد است. در ایران نیز نیروهایی وجود دارند که ظاهراً حقانیت سیاسی خود را با ایجاد تنش و درگیری توجیه می‌کنند. و بقای خود را نیز به تشنج و درگیری گره زده‌اند. هر دو رژیم چه در اسرائیل و چه در ایران صرفاً برای حفظ قدرت خود و بر خلاف منافع مردم کشور هایشان عمل می‌کنند. اما جامعه‌ی جهانی نباید اجازه دهد که این نیروها مانع پیشبرد این اهداف غیر صلح‌آمیز شوند بلکه باید تمام توان خود را برای تحقق پیشنهاد سازمان ملل به کار بندد. به عنوان مثال، ناتو می‌تواند برای جلب موافقت اسرائیل با خلع سلاح هسته‌ای منطقه، به این کشور پیشنهاد عضویت و حمایت نظامی کند، پیشنهادی که برای حفظ امنیت اسرائیل هیچگاه تا این حد کارآمد نخواهد بود که سلاح‌های هسته‌ای خودش را، این در حالی است که اسرائیل در واقع بخشی از ناتو بشمار میرود، زیرا در بسیاری از مانورهای نظامی این پیمان نظامی کشورهای سرمایه‌داری شرکت می‌کند و در ارتباط با برنامه‌های استراتژیک به اصطلاح امنیت انرژی همواره عامل عمده محاسبات نظامی غرب بوده است. اگر تا کنون اسرائیل از ورود رسمی به پیمان ناتو صرف‌نظر کرده است دلیلش باز نگر داشتن دست خود در ادامه سیاست اشغالگریش بوده است.

رهبری اسرائیل و نیروهای بنیادگرایی که از آن پشتیبانی می‌کنند باید بالاخره این واقعیت را درک کنند که دوران سیاست اشغال و انحصار قدرت هسته‌ای در منطقه رو به پایان است و ادامه‌ی اشغال سرزمین‌های بیگانه خطر نابودی اسرائیل را دربر دارد و نیروهای افراطی و بنیادگرا در ایران نیز باید بپذیرند که با حملات لفظی و دشمن‌سازی در نهایت کشور خود را منزوی می‌کنند و به نابودی می‌کشانند.

چشم‌انداز خاورمیانه‌ی خالی از سلاح‌های اتمی، شیمیایی و میکروبی نه تنها معضل برنامه هسته‌ای ایران را حل خواهد کرد، بلکه همچنین برای حل مساله اسرائیل و فلسطین و بسیاری از درگیری‌های قومی و مذهبی منطقه راه‌گشا خواهد بود. چنین وضعیتی می‌تواند زیر پای بنیادگرایان راجه در ایران و چه در اسرائیل خالی کند و به گسترش جنبش دموکراسی ایران و بهار عربی یاری موثری برساند. صورت‌بندی نوین خاورمیانه و سیاست امنیت جمعی و همکاری اقتصادی درست همان راهی است که اروپا بعد از دو جنگ جهانی، نزدیک به 30 میلیون نفر تلفات و ویرانی وحشتناک در پیش گرفت. این نه یک آرمان رویایی، بلکه هدفی کاملاً امکان‌پذیر است و فقط وابسته به این است که همین امروز و همین جا در عرصه‌ی سیاست جهانی در جهت آن گام برداشته شود.